

به کوشش: کبری محمودی

سحر

من عادت به نبستن نداشته‌ام.

هرگز!

چون نمی‌نویسم، در من ماند؛
و هر لحظه مرا روی دگر می‌دهد!

*

از برکات مولانا [جلال‌الدین] است،

هر که از من کلمه‌ای می‌شود!

*

بسیار بزرگان را

در اندرون دوست می‌دارم

الا ظاهر نکنم؛ که یکی دو ظاهر کردم... حق آن... ندانستند...

و نشناختند.

به مولانا بود که ظاهر کردم، افزون شد، و کم نشد.

*

جماعتی شاگردان داشتم

از روی مهر و نصیحت، ایشان را جفا می‌گفتم.

می‌گفتند:

– آن وقت که کودک بودیم، از این دشنام‌ها نمی‌داد. مگر

سودایی شده است؟

– مهرها را می‌شکستم.

*

ابایزید نفس خود را فربه دید. گفت:

از چه فربهی؟

گفت: از چیزی که نتوانی آن را دوا کردن! و آن آن است که
خلق می‌آیند تو را سجود می‌کنند، و تو خود را مستحق آن
سجود می‌بینی!

*

شهاب [سهروردی] را علمش بر عقلش غالب بود. عقل می‌باید
که بر علم غالب باشد. دماغ که محل عقل است، ضعیف گشته
بود.

این شهاب می‌خواست که این درم و دینار برگردد که سبب
فتنه‌هاست، و بریدن دست‌ها و سرها...!

*

اول با فقیهان نمی‌نشستم. با درویشان می‌نشستم. می‌گفتم:

– این‌ها از درویشی بیگانه‌اند!

چون دانستم که درویشی چیست و ایشان کجایند، اکنون
رغبت مجالست فقیهان بیش دارم از این درویشان. زیرا فقیهان،
باری، رنج برده‌اند. این‌ها می‌لافند که درویشم!

آخر درویشی کو؟

*

از قاضی شمس‌الدین، بدان جدا شدم که مرا نمی‌آموخت!

*



هر که دوست دارم
جفا پیش آرم
اگر آن را قبول کرد، من... از آن او باشم!

*

هر قصه را مغزی هست
قصه را جهت آن مغز آورده‌اند؛ نه از بهر دفع ملامت!
به صورت حکایت... آورده‌اند
تا آن «غرض» در آن بنمایند!

*

در حدیث است که دوازده گونه جانورند که اول آدمی
بوده‌اند [مانند میمون، خوک، سگ، فیل، گرگ، موش،
سوسمار، خرچنگ، لاک‌پشت، روباه، خرس و خارپشت].
به سبب گناه، هر یکی مسخ شده‌اند و آن گناه را می‌گویند
که چه بود.

اما مردمان بزرگ، بزرگ، بیشتر از همین طایفه، [معنی
حدیث را به ظاهر گرفته‌اند، لاغیر. دریغ که همین «ظاهر» [را]
فهم می‌کنند!

*

– تو را مقام استماع است!
سخن می‌گویی؟

*

سخن پیش سخندان گفتن

بی ادبی است!
مگر به طریق عرضه کردن!
چنان که نقد [سکه زر یا سیم] را پیش طرف برند [که]:
– آن چه قلب [تقلبی] است، جدا کن!

*

گفت: نماز کردند؟
گفت: آری!
گفت: آه!
گفت: نماز همه عمرم به تو دهم، آن «آه» را به من ده!

*

به خردگی باید.... خود [تربیت] گرفتن
تا زودتر، در کار آید.
که شاخ تر، راست شود، بی آتش
چون به آتش خشک شد، بعد از آن دشوار گردد!

*

حکمت بر سه گونه است:
– حکمت گفتار: عالمان راست.
– حکمت کردار: عابدان راست.
– حکمت دیدار: عارفان راست.

نقل از: مقالات شمس تبریزی
به کوشش محمد علی موحد